

جهان یک قطبی، یا جهان چند قطبی؟

نوشته فرامرز چمنی

برخوردار است؛ چرا که آن‌ها در جستجوی دستیابی به هژمونی بیشتر در جهان هستند. از مهم‌ترین قدرت‌هایی که در جهان پس از جنگ سرد و در دوران انتقال نظام بین‌الملل از سیستم دوقطبی به نظم جدید جهانی مطرح هستند، می‌توان ایالات متحده آمریکا، چین، ژاپن، اتحادیه اروپا، روسیه و تا حدودی هند را نام برد. اما این که، هر یک از قدرت‌های یاد شده از چه قابلیت‌هایی برای تاثیرگذاری بر نظام بین‌الملل برخوردارند، نکته مهمی است که بدون آگاهی از آن نمی‌توان ساختار آینده نظام بین‌المللی را پیش‌بینی کرد.

با نگاهی به شرقی‌ترین بخش قاره آسیا، کشور ژاپن را خواهیم دید که هم اکنون دومین اقتصاد نیرومند و بزرگ جهان را بعد از ایالات متحده دارا است. ژاپن اولین وام دهنده جهان و دومین صادرکننده کالاهای صنعتی است، همچنین این کشور بعد از ایالات متحده بیشترین سهم را در تامین بودجه صندوق بین‌المللی پول و سازمان ملل دارد.^(۲) احتمال دارد میزان تولید اقتصادی ژاپن براساس پیش‌بینی‌هایی که انجام شده در اوایل قرن بیست و یکم از آمریکا هم بیشتر شود. علاوه بر این، در زمینه بازرگانی نیز نگرانی‌هایی را برای آمریکا به وجود آورده است. زیرا کسری موازنه تجاری آمریکا با ژاپن که در سال ۱۹۹۱، ۱۵/۸ میلیارد دلار بوده در سال ۱۹۹۵

موج دوم تعارض در نتیجه بروز اختلاف و تشدید تعارض بین دو ابرقدرت در مورد لهستان به وجود آمد. زیرا شوروی اقدام به مقابله با گروه‌های ناراضی لهستان کرده بود، مثل اقدام‌های محدودکننده‌ای که ژنرال یارزلسکی بر علیه «کمیته همبستگی» اعمال کرد.

موج سوم تعارض ناشی از ظهور راست‌گرایی محافظه‌کار با روی کار آمدن ریگان بود. ریگان می‌کوشید به برتری استراتژیک نسبت به شوروی دست یابد.

و بالاخره موج چهارم تعارض از عدم درک صحیح گورباچف از انگیزه ایدئولوژیک و استراتژیک آمریکا برای تحت فشار قرار دادن شوروی ناشی می‌شد؛ ضمن این که گورباچف در بازسازی ساختار داخلی شوروی نیز ناتوان بود.

۲- افول اقتصادی اتحاد شوروی.
۳- ظهور چین به عنوان یک قدرت جهانی و کاهش مشروعیت ایدئولوژیک اتحاد شوروی.
۴- ظهور قدرت‌های اقتصادی اروپای غربی.
۵- بازیابی هویت کشورهای جهان سوم و وقوع انقلاب اسلامی در ایران.

آن چه که پس از نابودی ساختار دوقطبی مشهود است، افزایش سطح توقعات کشورهای جهان (و حتی کشورهای جهان سوم) است که هر یک خواهان سهم بیشتری از نظام بین‌الملل هستند و این ویژگی در میان قدرت‌های اقتصادی و نظامی جهان از شدت بیشتری

چون در این نوشتار واژه هژمونی بارها تکرار شده، برای اطلاع آن گروه از خوانندگانی که احتمالاً با مفهوم این واژه آشنایی ندارند یادآور می‌شویم معنای مجازی آن «استیلا» و قدرت تاثیرگذاری است. استیلا و تاثیرگذاری در امور سیاسی - اقتصادی، فرهنگی و... ضمناً باید دانست این واژه در مورد استیلا نظامی کاربرد ندارد و اگر هم در مورد امور نظامی به کار برده می‌شود، هدف میزان تاثیرگذاری قدرت نظامی یک کشور بر امور سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و... است.

●●●

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، انهدام کامل نظام دوقطبی را در پی داشت. در بروز این دو واقعه، هم زمان، عواملی مؤثر بودند که خصوصاً در دگرگونی ساختار نظام بین‌المللی نقش اساسی داشتند. این عوامل عبارتند از:^(۱)
۱- ظهور تعارضات درون سیستمی بین ابرقدرت‌ها - که این تعارضات شامل بر چهار موج بودند:

موج اول تعارض ناشی از اقدامات دو ابرقدرت بر یکدیگر بود، نظیر: توقف قرارداد سالت ۲، تحریم اقتصادی شوروی از سوی آمریکا با توقف فروش غلات، تحریم المپیک مسکو از سوی آمریکا و متقابلاً تحریم المپیک لوس آنجلس از طرف شوروی و...

INTERNATIONAL COURIER SERVICE

شرکت حمل و نقل بین‌المللی آرامکس



با پانزده سال سابقه در نشان
حمل و نقل بین‌المللی ما این در جهان

آرامکس

ARAMEX

It's A Small World

آدرس: خیابان فلسطین، پایین تر از میدان فلسطین، شماره ۱۵۱

تلفن: ۶۴۰۳۹۴۰، ۱۴-۶۴۹۳۹۱۳ فاکس: ۶۴۰۴۳۹۶ صندوق پستی: ۱۱۹۱-۱۴۱۵۵ تهران - ایران

151, Felestin Ave., P.O.Box: 14155 - 1191 Tehran - IRAN, Tel: 6493913-14, 6403940 Fax: 6404396 E.MAIL: ARAMEX @ W W W.DCI. CO.IR

به ۶۰ میلیارد دلار رسیده، که تداوم چنین وضعیتی می‌تواند هژمونی اقتصادی آمریکا را دچار مخاطره کند. (۳) ضمن این که افزایش توانمندی اقتصادی ژاپن آن‌هم با توجه به کارکرد گذشته این کشور در روند جنگ جهانی دوم و همچنین نوع روابطی که با دیگر قدرت‌های بزرگ چون روسیه، چین و اروپای غربی برقرار می‌کند، نوعی سوءظن را در آمریکایی‌ها نسبت به ژاپن ایجاد کرده است. (۴) در شرایط موجود، ژاپن درصدد ایفای نقش مهمی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است، اما جهت‌گیری سیاست خارجی آن کشور عمدتاً در حوزه اقتصادی متمرکز بوده و تمایل کمتری به پذیرش مسؤلیت بین‌المللی و یا بازسازی ساختار نظامی کشور از خودنشان می‌دهد، و علی‌رغم مطلوبیت و کارکرد بین‌المللی قابل توجهی که به لحاظ اقتصادی داراست، از نظر سیاسی، ژاپن فاقد قابلیت نظامی و توان سیاسی لازم برای تاثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی است. (۵)

کشور چین با بیش از ۱/۱۵ میلیارد نیروی انسانی، در حدود یک پنجم جمعیت جهان را در درون خود جای داده است. رهبران چین همیشه از وضعیت جمعیتی کشور به عنوان تهدیدی علیه آمریکا و متحدین منطقه‌ای آن بهره برده و اعلام کرده‌اند که هرگونه دگرگونی درون ساختاری در آن کشور منجر به آن خواهد شد که موج عظیمی از چینی‌ها رو به سوی کشورهای همسایه آورند و در نتیجه متحدین منطقه‌ای آمریکا را با بی‌ثباتی مواجه سازند.

موج «رفورمیسم توسعه‌گرا» در چین از اواسط دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و در دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تحت رهبری دنگ شیائوپینگ به طور جدی دنبال شد. این روند رو به رشد اقتصاد چین و اجرای سیاست درهای باز مبتنی بر «سوسیالیسم چینی» آنهم در شرایطی که این کشور دارای توانمندی نظامی مطرحی نیز (به واسطه برخورداری از تسلیحات و تکنولوژی هسته‌ای) هست، چین را به عنوان تنها قدرتی که می‌تواند ساختار نظام بین‌الملل را «دوقطبی» کند، موفقیت بخشیده است.

چین در سال ۱۹۹۵ معادل ۴۸ میلیارد دلار سرمایه خارجی را جذب کرده، و کشوری که چنین سطحی از سرمایه خارجی را در اقتصاد خود جذب کند و آن را در راستای دینامیسم

اقتصادی به کارگیرد، طبیعتاً به عنوان کشوری مطلوب در سیاست بین‌الملل تلقی می‌شود. علاوه بر این، از نظر داخلی نیز چین انسجام خود را حفظ کرده است، به طوری که، موج لیبرال دموکرات که در نظام جهانی سبب فروپاشی شوروی شد، نتوانست تاثیری جدی و تهدیدکننده بر ساختار داخلی چین داشته باشد. سرکوبی قیام دانشجویان در میدان تین‌آن‌من در سال ۱۹۹۰ توسط دولت چین، نشان داد که ساختار داخلی این کشور از انسجام و کارکرد درونی نیرومندی برخوردار است.

در سال ۱۹۹۴، رهبر چین (دنگ) درصدد عضویت در گات برآمد. این امر در سال ۱۹۹۵ و در راستای پیوستن به سازمان تجارت جهانی نیز ادامه پیدا کرد. آمریکایی‌ها معتقدند که هدف چین برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی جلب گسترده‌تر سرمایه خارجی و گسترش پیوندهای تجاری با دنیای توسعه یافته است. لذا آمریکا و غرب می‌کوشند از چنین فرصتی که پیش آمده بهره‌گیرند و چین را

متعهد به انجام اصلاحاتی کنند، از جمله در زمینه تبدیل‌پذیری پول آن کشور، اصلاح مالکیت، رعایت حقوق و قواعد انتشارات، رعایت حقوق معنوی در زمینه دیسک‌های کامپیوتری، کاهش محدودیت‌های مربوط به تجارت بین‌الملل و بالاخره رعایت حقوق بشر. به دلیل افزایش قدرت اقتصادی چین، برخی از کشورهای همسایه آن براین اعتقادند که اگر موفقیت‌های اقتصادی چین ادامه یابد و به موفقیت مطلوب‌تری نائل شود، در آن صورت سطح تهدیدکنندگی آن افزایش پیدا خواهد کرد. از این رو، همسایگان چین به دلیل توسعه قدرت ملی آن

کشور رضایت چندانی از خود نشان نمی‌دهند. ولی آمریکا و متحدان غربییش یک چهره قدرتمند را ترجیح می‌دهند. زیرا آن‌ها نسبت به عقده تاریخی چینی‌ها که ناشی از تحقیرهای دوران حاکمیت استعمارگران ژاپنی و غربی است، به خوبی آگاهی دارند و می‌دانند که این عقده‌ها باید تعدیل شوند. و تنها راه تعدیل نیز، فراهم آوردن شرایط حضور فعال‌تر چین در صحنه بین‌المللی است. این واقعیتی است که از آن‌گریزی نیست و چینی‌ها نیز تاکنون از این طرز فکر غربی‌ها به خوبی بهره‌برداری کرده‌اند. علی‌رغم برخی قدرت‌نمایی‌های ظاهری، چینی‌ها مایل نیستند که تنش ایجاد کنند و راه‌های کسب منافع خود را در آمریکا و غرب مسدود سازند، آن‌ها در عین حال بر صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز نیز تاکید دارند، چرا که این بیشتر به نفع آن‌ها است.

چین در طول دهه ۱۹۹۰ تاکنون، اقدام بازدارنده‌ای در برابر قطعنامه‌های آمریکا در شورای امنیت انجام نداده و اگر در مواردی با

روزنامه

جهان اسلام

سیاسی - اجتماعی - فرهنگی - ورزشی

مدیر مسئول: سید هادی خامنه‌ای

هر روز صبح در سراسر ایران

آدرس دفتر مرکزی: خیابان جمهوری، مقابل مسجد سجاد،

شماره (۳۴۲)

تلفن‌های روابط عمومی: ۴۶۵۵۳۹۳-۴۶۵۹۸۳۳

فکس: ۴۶۶۱۸۰۰

آدرس دفتر سازمان آگهی‌ها: سهروردی شمالی، نبش ابن

یمین، پلاک ۵۰، طبقه سوم

تلفن‌های سازمان آگهی‌ها: ۹-۸۷۴۷۴۳۷

موضوعی مخالف بوده از رأی خنثی استفاده کرده و در برابر مداخله‌گری آمریکا نیز، همکاری در سطح حداقل را در پیش گرفته است. در نتیجه نمی‌توان اقدامات و یا اهداف آینده چین را در تعارض با آمریکا مورد پیش بینی قرار داد. زیرا چینی‌ها براین امر واقفند که بدون کمک اقتصادی و سرمایه‌گذاری شرکت‌های آمریکایی قادر به ادامه روند اصلاح‌گرایی نیستند. (۷)

روس‌های نگران

روسیه، یکی از دو ابرقدرت سابق نظام دوقطبی، قدرت دیگری است که نقش آن در ایجاد ساختار جدید نظام بین‌الملل مهم است. البته، روسیه امروز فاقد کارآیی‌های اتحاد جماهیر شوروی سابق است، اما برخورداری از یکسری توانمندی‌ها، به ویژه در زمینه‌های نظامی - هسته‌ای و فضایی موقعیت خاصی را برای این کشور در صحنه بین‌المللی ایجاد کرده است.

مهم‌ترین مساله‌ای که روسیه با آن مواجه است، جلوگیری از محاصره سیاسی و نظامی احتمالی است، لذا اتحاد سیاسی - نظامی اروپا و آمریکا و همچنین احتمال نزدیک شدن آمریکا به چین و ژاپن همیشه رهبران روسیه را نگران می‌دارد. (۸) در این ارتباط، طرح گسترش پیمان ناتو بحرانی را برای روسیه به وجود آورده، چرا که این گسترش برابر خواهد بود با عقب‌نشینی روسیه از حوزه‌های نفوذ پیشین خود در اروپای شرقی و حتی مرزهای شوروی سابق. این بحران، در صورتی که با استقرار سلاح‌های اتمی در جوار مرزهای روسیه همراه باشد، ابعاد گسترده‌تری خواهد یافت. اهمیت این مساله برای روسیه به حدی است که بوریس یلتسین، رئیس‌جمهور این کشور، درباره آن می‌گوید:

«در چارچوب روابط مسکو و واشنگتن پس از گذشت ده‌ها سال از بحران موشکی کوبا، بحرانی همانند توسعه ناتو به شرق اروپا بروز نکرده است.» (۹) علی‌رغم این نگرانی‌ها، روس‌ها مایل نیستند این بحران را به سوی تنش میان کشورشان و ناتو سوق دهند. بنابراین سیاست روسیه، مخالفت با توسعه ناتو بدون ایجاد تنش است. و این سیاست را یلتسین پیش از مذاکرات هلسینکی با کلینتون در مارس ۱۹۹۷ چنین اعلام کرد: «ممکن است در مورد



رونالد ریگان با اجرای طرح بسیار پرهزینه «جنگ ستارگان» تعادل جهانی را برهم زد.

همگرایی ایجاد کنند و بدین‌سان مانع پیوستن آنان به ناتو شوند. روس‌ها موفق شدند؛ بحران چچن راحل و فصل کرده، موقعیت خود را در دستگاه سیاسی بیلوروسی محکم کنند و نیز برسر ناوگان روسی مستقر در دریای سیاه با اوکراین به توافق برسند (خرداد ۱۳۷۶). به عبارت دیگر می‌توان گفت که روسیه در پی آن است که مرزهای شوروی سابق را مرز میان خود و ناتو قرار دهد، و موقعیت خود را در این موضع جدید محکم سازد.

روسیه به دلیل نگرانی از گسترش ناتو به سوی شرق در صدد جلب متحدان جدیدی است. گرچه مقام‌های روسی از بیان عریان این مطلب خودداری می‌کنند، اما تأکید سران چین و روسیه بر ایجاد یک نظام چند قطبی در جهان، که در جریان سفر «جیانگ‌زمین» رئیس‌جمهور چین به مسکو (سال ۱۳۷۶) عنوان شد، (۱۲)

مساله ناتو به توافق نرسیم [اما] نباید از این قضیه یک تراژدی ساخت.» (۱۰)

براساس توافقی که در ۶ خرداد ۱۳۷۶ میان روسیه و ناتو به عمل آمد و با امضای سندی در این باره، ناتو می‌تواند در کشورهای اروپای شرقی گسترش یابد؛ مشروط بر اینکه، سلاح اتمی در این کشورها مستقر نشود. (۱۱) لیکن مشکل دیگری وجود دارد که عبارت است از این که جمهوری‌های بالتیک، اوکراین، بیلوروسی، مولداوی و... که در واقع بخش اروپایی شوروی سابق را تشکیل می‌دهند، کشورهای مستقلی هستند که می‌توانند درباره آینده خود تصمیم بگیرند و روسیه حق مداخله در تصمیم‌های آن‌ها را ندارد. لذا رهبران روسیه تلاش می‌کنند که با انجام مذاکرات مداوم و دادن امتیاز به آن‌ها، و در مورد برخی حتی برعهده گرفتن دفاع نظامی این کشورها، نوعی

ناخرسندی این دو قدرت را از توسعه‌طلبی یک قدرت خاص (آمریکا) نشان می‌دهد. و این نگرانی مشترکی است که دو کشور را به یکدیگر نزدیک کرده و سبب شده روس‌ها سعی کنند از این وضعیت حداکثر بهره‌برداری را بکنند تا نوعی اتحاد، ولو صوری را به نمایش بگذارند.

چند روز پیش از سفر جیانگ زمین به مسکو، ایگور دیونف وزیر دفاع سابق روسیه به چین و گریگوری کاراسین قائم مقام وزارت خارجه روسیه به هند، سفر کردند. در جریان این دو سفر، و به طور هم‌زمان، مذاکراتی میان یوگنی پیرماکف وزیر امور خارجه وقت روسیه و خاویروسولانا دبیرکل ناتو انجام شد که به شکست انجامید. در چنین وضعیتی، رودیونف در فرودگاه پکن اعلام کرد: «هدف از این دیدار (دیدار از چین) کمک به توسعه حسن همجواری و روابط آکنده از اعتماد و مشارکتی است که به تازگی میان دو کشور شکل گرفته است.» (۱۳) و کاراسین نیز در هند اعلام کرد:

«کشورش همچنان به همکاری‌های نظامی و دفاعی و حتی هسته‌ای با هند ادامه خواهد داد و این همکاری هیچ کشور «جهان‌سومی» را تهدید نمی‌کند.» (۱۴)

تاکید رودیونف و کاراسین بر تحکیم روابط با چین و هند عملاً پیرماکف را در مذاکره با سولانا در موضع پر قدرتی قرار داد. این شیوه، در عین حال بخشی از استراتژی روسیه در برابر توسعه‌طلبی آمریکا و ناتو است. همچنین در قسمتی از گفته‌های کاراسین در هند بر این نکته تأکید شده که همکاری نظامی و هسته‌ای روسیه با هند «جهان‌سومی‌ها» را تهدید نمی‌کند، بدین‌سان روس‌ها نوک حمله خود را متوجه یک هدف مشخص می‌کنند و در ضمن جهان سوم را مقابل خود قرار نمی‌دهند. روس‌ها حتی سعی می‌کنند در دایره ائتلافی از کشورهای جهان سوم نیز قرار گیرند. تمایل روسیه به عضویت در جنبش عدم تعهد را می‌توان اقدامی در این راستا ارزیابی کرد. (۱۵) در ضرورت نزدیکی روسیه به جهان سوم، از دید رهبران این کشور نکته مهم دیگری نیز وجود دارد و آن جایگزینی بازار جهان سوم به جای بازار اروپای شرقی جهت فروش سلاح است. طبیعی است که با پیشروی ناتو در شرق اروپا و حضور رقبای آمریکایی و اروپایی، موقعیت روسیه در زمینه فروش تسلیحات در این منطقه، تضعیف خواهد شد. (۱۶) بنابراین، روس‌ها می‌کوشند که برای جبران این کمبود، بازارهای دیگر را تقویت کنند

در فضای کنونی نظام بین‌الملل زمینه برای یک ساختار سلسله‌مراتبی فراهم نیست و جهان به سوی یک سیستم چند قطبی مبتنی بر توازن قوا گرایش دارد.

که ظاهراً در این بین، کشورهای جهان سوم، به دلیل گرایشی که به ناسیونالیسم و نظامی‌گری از خود بروز می‌دهند، بیشتر مورد توجه هستند. آن چه مسلم است، توانمندی نظامی برگ برنده‌ای برای روسیه محسوب می‌شود. و با وجود بحران‌هایی که روسیه به لحاظ سیاسی و اقتصادی، چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی با آن مواجه است، به دلیل برخوردار از توان نظامی و هسته‌ای، نقش متوازن‌کننده‌ای در معادلات جهانی، خصوصاً در شرایطی که آمریکا نیز بر توانمندی نظامی خود تأکید می‌کند، خواهد داشت.

ارزیابی قدرت اروپا
اتحادیه اروپا قطب دیگری است که خصوصاً محور آلمان - فرانسه در آن از نیرو و توان هژمونیک بالایی برخوردار است. اما این امر به اندازه‌ای محدود است که اولاً جنبه درون قاره‌ای دارد و ثانیاً فقط در برخورد با الگوها و روندهای بازدارنده (در مقابل نفوذ آمریکا و آتلانتیک‌گرایی) می‌تواند ایفای نقش کند. (۱۷) مکانیسم‌های برقراری تفاهم میان کشورهای اروپایی در مقایسه با سایر مناطق جهان در سطح مطلوب‌تری قرار دارد و این ویژگی است که در کنار توانایی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی چند قدرت اروپایی، می‌تواند به «اروپای واحد» نیرو و توان هژمونیک ببخشد. اما در برقراری اتحاد، اروپایی‌ها با عامل بازدارنده‌ای چون

سیاست آتلانتیک‌گرایی انگلستان مواجهند، چرا که چنین سیاستی انگلستان را از اروپا دورتر و به آمریکا نزدیک‌تر می‌سازد؛ و این امر طبعاً مزیت و جایگاه منطقه‌ای ایالات متحده را در اروپا افزایش خواهد داد و در عین حال نوعی ضعف برای هژمونی اروپایی محسوب خواهد شد. (۱۸)

بر اساس پیمان ماستریخت، اروپایی‌ها در پی آنند که یک «سیاست دفاعی» مشترک را اتخاذ کنند که طبعاً چنین امری چندان به نفع اهداف سیاسی و نظامی ایالات متحده در این قاره نخواهد بود. حتی اروپا در پیمان ناتو خواهان برخورداری از مسؤولیت‌های بیشتری به ویژه در محدوده این قاره است. به طوری که اختلاف میان فرانسه و آمریکا بر سر واگذاری فرماندهی جنوب ناتو به یک فرمانده اروپایی، اکنون یکی از معضلات عمده این سازمان محسوب می‌شود.

در شرایط کنونی، تقریباً تمام قدرت‌های جهان برای ایجاد ساختاری چند قطبی در جهان تأکید دارند، اما ایالات متحده، تنها قدرتی است که به دلیل برخوردار از برتری‌هایی در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی، نظام بین‌المللی پس از جنگ سرد را سلسله‌مراتبی و یک قطبی، که در رأس آن ایالات متحده قرار دارد، می‌داند. (۱۹) این که ادعای ایالات متحده تا چه حد با واقعیت انطباق دارد، مطلب مهمی است که ضمن بررسی شاخص‌های هژمونیک این کشور به آن می‌پردازیم. دور بودن ایالات متحده از صحنه درگیری‌های خونین جنگ جهانی دوم سبب شد که این سرزمین، و به ویژه ساختار اقتصادی آن از آسیب‌های ناشی از جنگ در امان بماند. آمادگی این کشور به حدی بود که حتی مبالغ هنگفتی را جهت بازسازی اروپای ویران پس از جنگ هزینه کرد. به عبارت دیگر، جنگ جهانی دوم عامل اصلی در تقویت هژمونی اقتصادی آمریکا شد، به طوری که میزان هژمونی اقتصادی آمریکا در سال ۱۹۵۰، به ۵۲/۸ درصد رسید. (۲۰)

اما به تدریج با افزایش توانمندی اقتصادی کشورهای اروپایی و ژاپن، از سهم آمریکا در هژمونی اقتصادی کاسته شد و میزان آن که در سال ۱۹۵۰ معادل ۵۲/۸ درصد بود به ۳۵/۶ درصد در سال ۱۹۹۰ رسید. (۲۱) در سال ۱۹۵۰ ایالات متحده تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان را دارا بود. در حالی که این روند در پایان دهه ۱۹۸۰ به ۳۵ درصد تولید

ناخالص داخلی جهان کاهش پیدا کرد. همچنین تولید ناخالص داخلی آمریکا در مقایسه با کل تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه از ۵۱ درصد در سال ۱۹۶۵ به ۳۷ درصد در سال ۱۹۸۷ تنزل یافته است. (۲۲)

علاوه بر این، مجموع سرمایه‌گذاری آمریکا در سال ۱۹۸۹ در اروپای غربی ۵۶ میلیارد دلار، در آمریکای لاتین ۳۵ میلیارد دلار، در ژاپن ۱۸ میلیارد دلار و در بقیه نقاط دنیا ۱۲۵ میلیارد دلار بوده در حالی که، سرمایه‌گذاری ژاپن در آمریکای شمالی به ۱۰۹ میلیارد دلار، در اروپای غربی ۴۵ میلیارد دلار و در آمریکای لاتین به ۳۷ میلیارد دلار بالغ می‌شد. اگر این ارقام را با میزان سرمایه‌گذاری آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ مقایسه کنیم، متوجه کاهش چشمگیر تولید ناخالص داخلی و سرمایه‌گذاری مستقیم و سهم آمریکا در صادرات جهانی می‌شویم. در نتیجه، آمریکا به یک کشور مقروض تبدیل شده به گونه‌ای که بدهی دولت آمریکا تا سال ۱۹۹۵، بیش از ۴۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. (۲۳)

اما بیان موارد فوق به معنای افول توان اقتصادی ایالات متحده نیست. چرا که رشد اقتصادی آمریکا و سهم آن در هژمونی اقتصاد جهانی علی‌رغم برخی کاستی‌ها، با آهنگی ملایم روبه افزایش است. به طوری که پیش‌بینی می‌شود تا پایان این دهه (سال جاری) سطح هژمونیک آمریکا در اقتصاد جهانی به ۴۰ درصد برسد. زیرا این رقم در سال ۱۹۹۱ حدود ۳۵/۴ درصد؛ در سال ۱۹۹۲، ۳۵ درصد؛ در سال ۱۹۹۳، ۳۷ درصد و در سال ۱۹۹۵ در حدود ۳۸ درصد اقتصاد جهانی بوده است. (۲۴)

گرچه موضع مسلط آمریکا طی سال‌های اخیر به تدریج تحلیل رفته است و ژاپن و اروپا مدعی بخشی از قدرت آمریکا شده‌اند، ولی هنوز ۴۵ درصد تولید ناخالص داخلی کشورهای عضو سازمان همکاری‌های اقتصادی برای توسعه (OECD) و ۱۸ درصد کل صادرات جهان به آمریکا تعلق دارد. (۲۵) همچنین سیاست‌ها و خط‌مشی اصلی در اقتصاد و تجارت جهانی، در میان کشورهای شمال عمدتاً از سوی آمریکا دیکته می‌شود، که این مسأله به طور آشکاری در زمان رکود اقتصادی اوایل دهه ۱۹۸۰، هنگامی که آمیزه‌ای از سیاست‌های پولی و مالی در آمریکا باعث افزایش نرخ بهره

شد، و در نتیجه رشد اقتصادی را در سراسر جهان تحت تأثیرات منفی خود قرار داد، مشهود گردید. (۲۶)

آنچه که در میان شاخص‌های هژمونیک ایالات متحده بیش از سایرین به چشم می‌خورد، توانمندی بسیار بالای نظامی است. بالا بودن سطح توانمندی نظامی آمریکا تا حد زیادی ناشی از خواست گروه‌های افراطی در حزب جمهوری خواه (که توانمندی نظامی را مهم‌تر از هژمونی اقتصادی می‌دانند) و مجتمع‌های صنعتی نظامی است که در ۱۲ سال آخر جنگ سرد دیدگاه‌های خود را در راستای تشدید نظامی‌گری پیاده کردند.

آمریکا با توجه به زیرساخت‌های نظامی که دارا بود وارد دوران بعد از جنگ سرد شد. در نتیجه، تکیه عمده آن کشور در این دوران نیز بر ابزارهای نظامی قرار گرفته است. و اگر بخواهیم سطح توانمندی آمریکا را در حوزه نظامی در مقایسه با حوزه اقتصادی مورد ارزیابی قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که در این دوران بر سطح توانمندی نظامی آمریکا افزوده شده، در حالی که هژمونی اقتصادی آن کشور، در مقایسه با گذشته، کاهش یافته است. لازم به ذکر است که در دهه ۱۹۹۰ سطح هژمونیک آمریکا همه ساله از ۵۰ درصد بالاتر بوده است. این رقم در سال ۱۹۹۲ بالغ بر ۵۳ درصد سطح توانمندی نظامی جهانی بوده و نسبت به سال ۱۹۹۰ در حدود ۹ درصد افزایش داشته است. (۲۷) این توجه آمریکا به نظامی‌گری، آن هم در شرایطی که طبیعت و سرشت نظام بین‌الملل دارای ابعاد اقتصادی است، نشان دهنده تلاش این کشور برای گسترش سطح هژمونیک خود به گونه‌ای غیرقابل رقابت است. اما در عین حال این امر نوعی تناقض را بین کارکرد نظام بین‌الملل و رویه ایالات متحده جهت توسعه سطح هژمونیک خود، به وجود آورده است. البته اعضاء کنگره آمریکا همواره با نظامی‌گری مخالف بوده و اعتقاد دارند که احتمال جنگ‌های بزرگ در دوران جدید وجود ندارد، بنابراین نیازی به گسترش کمی ساختارهای نظامی نیست. کنگره در صدد بوده است که از طریق بودجه‌بندی دفاعی بر استراتژی نظامی آمریکا اثر بگذارد.

نکته مهم در افزایش توان نظامی آمریکا، شکل‌گیری شرایطی است که در نتیجه آن احتمال وقوع جنگ‌های گسترده و فراگیر کاهش یافته و آمریکا می‌کوشد برای تثبیت هژمونی

خود، کشورها و به ویژه کشورهای جهان سوم را از درگیری و ایجاد بی‌ثباتی بازدارد و حتی به تدریج «جنگ کم شدت» میان آن‌ها را به «همکاری کم شدت» تبدیل کند. (۲۸) این سیاست میلیتاریستی آمریکا را می‌توان در راستای این اعتقاد «جک‌لوی» ارزیابی کرد که می‌گوید: «به هر اندازه سیستم دچار درهم ریختگی و آشوب گردد به همان میزان سطح و میزان هژمونی قدرت‌های تأثیرگذار نیز کاهش پیدا خواهد کرد.» (۲۹)

بر اساس پاره‌ای نظرات، قدرت نظامی ایالات متحده در حدى هست که بتواند اقدام بازدارنده در مقابل بازیگران به انجام برساند و عملکرد آن‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. اما یک قدرت زمانی هژمونیک خواهد بود که قادر باشد بازیگران تأثیرگذار بر حوادث و رویدادهای بین‌المللی را به طور کامل کنترل کند، که در شرایط کنونی ایالات متحده با این سطح از قدرت و سلطه فاصله بسیار دارد. دستیابی به چنین هدفی نیازمند رشد همه جانبه توانمندی‌ها است و با توجه به سرشت اقتصادی نظام بین‌الملل امروز، این ایده «پل‌کندی» مطرح خواهد بود، که می‌گوید: «هیچ کشوری نمی‌تواند بدون برخوردارى و بهره‌گیری از قدرت اقتصادی قابل ملاحظه‌ای جهان را رهبری کند و یا حتی به صورت یک قدرت بزرگ باقی بماند و بتواند بر کشورهای دیگر تأثیرگذاری نموده الگوهای خود را توسعه دهد.» (۳۰) از آنجایی که آمریکا هنوز توان تأثیرگذاری کامل بر سایر کشورها را به دست نیاورده، هرگونه اقدام در این راستا، از سوی کشورهای دیگر مداخله‌گری تلقی می‌شود و در نتیجه چهره آمریکا را در سطح بین‌الملل و نزد افکار عمومی جهان مخدوش می‌سازد. علاوه بر این، عوامل دیگری چون بی‌چیدگی هرچه بیشتر سیستم جهانی و افزایش وابستگی متقابل کشورها و همچنین مطرح شدن قدرت‌های دیگری در جهان، نقش بازدارنده‌ای در برابر هژمونی و تأثیرگذاری آمریکا دارند. اما با این وجود، هژمونی آمریکا به ویژه پس از جنگ سرد افزایش یافته است. به طوری که، آمریکا توانسته است تا سال ۱۹۹۲ هژمونی اقتصادی خود را به ۳۷ درصد برساند و در همین سال هژمونی نظامی آمریکا حدود ۵۳ درصد بوده است، لذا می‌توان به این نتیجه رسید که مجموع هژمونی نظامی و اقتصادی آمریکا در سال ۱۹۹۳ در حدود ۴۵ درصد هژمونی بین‌المللی

است. (۳۱)

مورتون کاپلان معتقد است: «اگر تغییرات شدید و سریعی در توانایی یکی از قطب‌های نظام بین‌الملل ایجاد شود (به گونه‌ای که با کاهش قدرت یک قطب قدرت قطب دیگر ثابت بوده یا افزایش یابد، و یا این که بازیگران الگوهای تعامل قدیم را در سیاست خارجی و اهداف بین‌المللی مورد پذیرش قرار دهند) در آن صورت نظام بین‌الملل دارای ساختار سلسله مراتبی خواهد بود، ولی اگر میزان توانایی‌های هر دو بلوک (در مقایسه با بازیگران دیگر و در راستای نیل به اهداف سیاست خارجی خود) کاهش یابد، در آن صورت نظام بین‌الملل دارای ساختار موازنه قوا خواهد شد.» (۳۲)

با توجه به گفته کاپلان و همچنین وضعیت قدرت‌های پس از جنگ سرد (که تشریح شد)، به این نتیجه می‌رسیم که در فضای کنونی نظام بین‌الملل زمینه برای یک ساختار سلسله مراتبی فراهم نیست و جهان به سوی یک سیستم چند قطبی مبتنی بر موازنه قوا گرایش دارد. سیستمی که در عین حال نمی‌توان نقش بیشتر ایالات

متحده را در آن نادیده گرفت. به طوری که، هنری کیسینجر نیز در جدیدترین کتاب خود تحت عنوان «دیپلماسی» بر این امر تأکید دارد که: «نظام بین‌الملل بعد از دوران انتقال از شش قدرت عمده تشکیل می‌شود که عبارتند از: ایالات متحده، اروپا، چین، ژاپن، روسیه و احتمالاً هند. که در این رابطه، اگرچه ایالات متحده از نقش بالاتری برخوردار است و می‌تواند بین اهداف و الگوهای رفتاری بازیگران تعادل و توازن ایجاد نماید، اما قادر نخواهد بود در یک نظام سلسله مراتبی بدون توجه به اهداف بازیگران دیگر ایفای نقش نماید.» (۳۳)



بی نوشت‌ها:

- ۱- ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا (مداخله‌گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵) (تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۶) صفحات ۱۰۲ الی ۱۰۶.
- ۲- همان منبع، صفحات ۱۲۸ و ۱۲۹
- ۳- همان منبع، صفحه ۱۳۱
- ۴- همان منبع، صفحه ۱۲۷
- ۵- همان منبع، صفحه ۱۳۱
- ۶- همان منبع، صفحه ۱۲۶
- ۷- همان منبع، صفحه ۱۲۷

- ۸- عزت‌الله عزتی، ژئواستراتژی (تهران، انتشارات سمت)، ص ۵۵
- ۹- مقاله «ناتو، بحران شرق»، روزنامه اطلاعات (ضمیمه)، مورخ ۷۶/۲/۲۲
- ۱۰- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۵/۱۲/۲۵
- ۱۱- مقاله «ناتو، بحران شرق»، روزنامه اطلاعات (ضمیمه)، مورخ ۷۶/۲/۲۲
- ۱۲- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۶/۲/۴
- ۱۳- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۶/۱/۲۵
- ۱۴- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۶/۱/۲۷
- ۱۵- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۶/۱/۲۱
- ۱۶- روزنامه اطلاعات، مورخ ۷۶/۱/۲۷
- ۱۷- متقی، پیشین، صفحه ۱۴۲
- ۱۸- همان منبع، صفحه ۱۴۲
- ۱۹- همان منبع، صفحه ۱۶۶
- ۲۰- همان منبع، صفحه ۱۴۷
- ۲۱- متقی، پیشین، صفحه ۱۴۷
- ۲۲- همان منبع، صفحه ۱۴۵
- ۲۳- همان منبع، صفحات ۱۴۶ و ۱۴۷
- ۲۴- همان منبع، صفحات ۱۵۸ و ۱۵۹
- ۲۵- برکشلی، فریدون، نظم نوین اقتصاد جهانی و کشورهای جنوب، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۴، صفحه ۵
- ۲۶- همان منبع، صفحه ۵
- ۲۷- متقی، پیشین، صفحه ۱۵۷
- ۲۸- همان منبع، صفحات ۱۶۱ و ۱۶۲
- ۲۹- همان منبع، صفحه ۱۶۱
- ۳۰- همان منبع، صفحه ۱۲۲
- ۳۱ تا ۳۳- منابع فوق

ایران هواسازان

IRAN VENTILATOR

نقطه عطف صنعت هواکش در کشور

۱ سال گارانتی

خیابان انقلاب، ابتدای خیابان دکتر مفتح، پاساژ جم

تلفن: ۸۸۲۱۸۳۳ - فاکس: ۸۸۲۵۲۲۸